

گناه کار یا گناه

علی مراد خالقی بابایی

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی

دبیر ادبیات دبیرستان‌ها و مراکز

پیش‌دانشگاهی آمل

چکیده

در شماره ۸۶، رشد ادب فارسی مقاله‌ای با عنوان گناه کار یا بی‌گناه درباره داستان حسنک وزیر از تاریخ بیهقی آمده که در آن به نکاتی از جمله شیعه بودن حسنک پرداخته شده است. این نوشتار نقدی بر چند نکته از آن مقاله است.

کلید واژه‌ها:

بیهقی، حسنک وزیر، قرمطی، شیعه.

به نام روشنایی بخش بینش

که روشن چشم از او شد آفرینش

در شماره ۸۶، رشد زبان و ادب فارسی مقاله‌ای با عنوان «گناه کار یا بی‌گناه» درباره داستان حسنک وزیر از تاریخ بیهقی آمده است. در قسمت‌هایی از این مقاله به نکاتی پرداخته شد که لازم می‌دانم مطالبی درباره آن عرض کنم.

ابتدا قسمت‌هایی از مقاله

«اتهام چهارم حسنک این بود که در جلسه محاکمه صراحتاً به شیعه بودن خود اعتراف می‌کند و در واقع، محمود را، که به قول خودش انگشت در جهان کرده است و قرمطی می‌جوید، مورد تمسخر قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که توانسته است سال‌ها با تقیه و کتمان عقیده‌اش درست بیخ گوش محمود وزارت کند و طوری اعتماد سلطان را جلب نماید...» (ص ۵۶).

«می‌بینیم که هیچ کجای این جلسه محاکمه شباهتی به محاکمه واقعی ندارد» (ص ۵۸).

«سپس پس از سال‌ها تقیه، آشکارا به شیعه بودنش اعتراف می‌کند و می‌گوید بزرگ‌تر از حسین علی نی‌ام» (ص ۵۹).



الف) نخستین موضوعی که در مقاله مذکور به نقد و بررسی نیاز دارد، شیعه بودن حسنک وزیر است. نویسنده محترم با استناد به جمله‌ای کوتاه از حسنک «بزرگ‌تر از حسین علی نی‌ام» استدلال کرده‌اند که حسنک شیعه بوده است.

در پهنه ادب پارسی سرایندگان و نویسندگان بسیاری که یقیناً مذهب شیعه هم نداشته‌اند، از اهل بیت پیامبر و امامان شیعه با احترام یاد کرده‌اند. تذکره‌الاولیای عطار که در ذکر مقامات و مناقب نود و شش تن از اولیا و صوفیان بزرگ است، با نام امام جعفر صادق (ع) آغاز می‌شود و با ذکر امام محمدباقر (ع) پایان می‌یابد و عطار خود در این باره می‌گوید «به حکم آن که ابتدای این طایفه از جعفر صادق کرده شد که از فرزندان مصطفی است. علیه‌الصلوٰه و السلام ختم این طایفه هم برایشان کرده می‌آید» (عطار، ۱۳۸۱: ۲۸۵).

مسعود سعد، شاعر قصیده‌سرای قرن پنجم، که وابسته دربار غزنوی نیز بود، در اشعار خود از امام حسین (ع) و یارانش به نیکی یاد کرده است:

هجر تو پسر آن چه بدین جان پدر کرد

هرگز بنکرد آن به حسین شمر ستم‌گر (مسعود سعد، ۱۳۸۴: ۴۴۵)

لاجرم جاه و حق حرمت او

چون شهیدان کربلا باشد (همان: ۱۱۳)

خاقانی، سنایی، مولانا، سعدی و بسیاری دیگر نیز چنین سروده‌هایی دارند:

من حسین و وقت نامردان یزید و شمر من

روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا (خاقانی، ۱۳۷۸: ۲)

خرمی چون باشد اندر کوی دین کز بهر حق

خون روان گشته است از حلق حسین در کربلا (سنایی، ۱۳۴۱)

کجایید ای شهیدان خدایی

بلاجویان دشت کربلایی (مولانا، ۱۳۷۲: ۲۷۰۷)

از نوشته‌های خود بی‌بهری هم پیداست که به امام حسین (ع) با دیده احترام می‌نگریسته است.

در ادامه داستان بر دار کردن حسنک، حکایت عبدالله زبیر آمده است. در آن حکایت مادر زبیر زمانی که فرزندش را به مبارزه تشویق می‌کند، به او می‌گوید: «نگاه کن به حسین علی رضی‌الله عنهما چه کرد او کریم بود و بر حکم پسر زیاد عبیدالله تن درداد» (ص ۲۳۷). عبدالله زبیر در جنگ جمل همراه پدر خود با امام علی (ع) جنگید (لغت‌نامه). هر چند در بیعت نکردن با یزید همراه امام حسین (ع) بود ولی پس از شهادت امام حسین مدعی خلافت شد. قدر مسلم آن است که او و مادرش شیعه نبودند؛ بنابراین، حسنک هم نمی‌تواند با گفتن این سخن شیعه باشد و حقیقت همان است که از زبان بونصر مشکان جاری شد:

«و لکن خلیفه را چندگونه صورت کردند تا نیک آزار گرفت و از جای بشد و حسنک را قرمطی خواند» (ص ۲۳۰).

آیا ممکن است پادشاهی چون محمود، شخصی را به وزارت برگزیند که از کیش و مذهب او اطلاع نداشته باشد و خاندان او را نشناسد؟ با آن همه دقتی که او در انتخاب وزیر داشت؟ (ر. ج. بی‌بهری: ۵۰۳). شکی نیست که محمود پادشاهی ستم‌گر و خون‌ریز بوده و به بهانه گسترش اسلام مردم بی‌گناه هند را از دم تیغ گذرانده و معابد آنان را غارت کرده است. «از شیعه و معتزله که آل‌بویه و وزرای آن‌ها منسوب به مذهب آن فرقه‌ها بودند، به شدت نفرت داشت. اسماعیلیه را در خراسان و در هند با خشونت بسیار مورد تعقیب و آزار قرار می‌داد» (زین کوب، ۱۳۷۵: ۱۱۵) اما با توجه به وسعت فتوحات و کشورگشایی‌هایش، بی‌گمان یکی از مدبرترین و باهوش‌ترین امیران و شاهان بوده است. او خود درباره حسنک خطاب به خلیفه این‌گونه می‌گوید: «وی (حسنک) را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است». پس محمود او را از کودکی می‌شناسد و مسلماً اعتقادات و باورها و اندیشه‌های او را نیز می‌داند. بی‌شک اگر حسنک کیش و مذهبی دیگر داشت، از کسی چون محمود مخفی نمی‌ماند.

محمود در اواخر عمر خود به اتفاق پسرش مسعود به ری و عراق و مراکز حکومت دیلمیان حمله می‌کند، در حالی که وزیر او حسنک است. آیا حسنک در این میان تا حد کشتار هم‌کیشان خود تقیه می‌کرد و به حمایت از محمود برمی‌خواست؟

وزیران پادشاهان غزنوی، آن‌چنان که در تاریخ بی‌بهری ذکر شده است، نسبت به خداوندان خود بسیار وفادار بوده‌اند. درباره حسنک نیز مسلماً چنین بوده و او فرمان‌بردار مطلق محمود است. «من آن‌چه کنم، به فرمان خداوند خود کنم» (ص ۲۲۷) و در این راه حتی از مسعود هم بیمی به دل راه نمی‌دهد و تا پای جان نسبت به محمود و محمد وفادار می‌ماند: «و حال حسنک دیگر بود که بر هوای محمد و نگاه‌داشت دل و فرمان محمود این خداوندزاده (مسعود) را بیازرد و چیزها کرد و گفت که اکفا آن را احتمال نکنند تا به پادشاه چه رسد» (ص ۲۲۷). این مطالب نشان می‌دهد که حسنک نمی‌خواست است که محمود را به تمسخر گیرد و کیش خویش از او پنهان دارد.

اگر قرامطه را، که از انشعابات فرقه اسماعیلیه و منسوب به حمدان قرمط بوده‌اند و خطر بزرگی برای خلافت عباسی به‌شمار می‌آمدند و با فاطمیان مصر نیز ارتباط داشته‌اند (فرهنگ فرق اسلامی)، توسعاً شیعه بدانیم، حسنک در حضور احمد حسن و بزرگان دیگر در کوبه‌ای که برای او برپا کرده بودند قاطعانه آن را رد می‌کند: «ما حدیث قرمطی به از این باید که وی (بوسهل)

را بازداشتند بدین تهمت نه مرا و این معروف است من چنین چیزها ندانم» (ص ۲۳۲).

بوسهل را به خاطر این تهمت در روزگار محمود بازداشته بودند اما بیهقی با آن که دل خوشی از بوسهل ندارد، چنین تهمتی را درباره او ناروا می‌داند و می‌گوید: «قرب سیزده و چهارده سال او را می‌دیدم در مستی و هوشیاری و به هیچ وقت سخنی نشنودم و چیزی نگفت که از آن دلیلی توانستی کرد بر بدی اعتقاد وی» (ص ۲۲).

آیا محمود هم نمی‌توانسته است حسنک را بشناسد، در حالی که «در ملازمت سلطان محمود به سر می‌برد و در سفر و حضر همیشه با او بود» (لغت‌نامه). بنابراین تمامی اتهامات مکر و نیرنگی بیش نبود «او رفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند» (ص ۱۸۷).

عبدالحسین زرین کوب در کتاب دنباله روزگاران ایران می‌نویسد: «مسعود» آخرین وزیر پدرش ابوعلی حسن ابن میکال معروف به حسنک وزیر را به تحریک پسران و به خاطر دشمنی و رنجش شخصی بسیار ناچیزی بر دار کرد، به اتهام گرایش باطنی که هیچ کس آن را باور نکرد». در کتاب تاریخ ایران نیز آمده است: «حسنک، وزیر سابق محمود به اتهام بر ساخته ارتباط با فاطمیان اعدام گردید» (ر.ک. فرای، ۱۳۷۲: ۱۶۴).

علت اصلی مرگ حسنک، همان طور که نویسنده محترم مقاله اشاره کرده‌اند، کینه‌ای بود که مسعود و برخی از پسران به‌ویژه بوسهل از او در دل داشتند؛ زیرا او از پدربان بود و آخرین وزیر محمود، مسلماً در جانشین کردن محمد نقش بسیاری داشته است که به‌عنوان وزیر او نیز انتخاب شد. او بارها با زبان خود امیرزاده، مسعود، را آزرده بود و سخنانی جسورانه درباره او می‌گفت و آشکارا مسعود را به ریش خند می‌گرفت: «چون ملک به تو رسد حسنک را بر دار باید کرد»؛ یعنی، هیچ‌گاه حکومت به تو نخواهد رسید. کینه مسعود را در پیغام او به احمدحسن، که از زبان عبدوس است، می‌بینیم: «حال حسنک بر تو پوشیده نیست که به روزگار پدرم چند درد در دل ما کرده است و چون پدرم گذشته شد چه قصدها کرد بزرگ در روزگار برادرم ولکن نرفتش» (ص ۲۲۸). به نظر بیهقی نیز «حسنک عاقبت تهور و تعدی خود کشید و پادشاه به هیچ حال بر سه چیز اغضا نکند: القحذ فی الملک و افشاء السر و التعرض للحرم» (ص ۲۲۷) و دیگر کینه‌ای بود که بوسهل زوزنی، با شرارت و زعارتی که در طبع وی مؤکد شده بود، از حسنک داشت؛ بنابراین، همه اتهامات دیگر فقط برای ظاهرسازی و سیاست‌بازی است. مسعود با این کار آشکارا شکست حسنک را به رخ او می‌کشد و در آخرین لحظه زندگی به او پیغام می‌دهد که «این آرزوی توست که

خواسته بودی و گفته که چون تو پادشاه شوی ما را بر دار کن، ما بر تور حمت خواستیم کرد اما امیرالمؤمنین نبشته است که تو قرمطی شده‌ای و به فرمان او بر دار می‌کنند» (ص ۲۳۴). در این جملات، علاوه بر آن که شکست حسنک را به او گوشزد می‌کند، این بار مسعود است که او را به ریش خند می‌گیرد.

ب) جلسه‌ای که به فرمان مسعود تشکیل شد، برای محاکمه حسنک نبود. معمولاً در دربار مسعود چنین دادگاه‌هایی برپا نمی‌شد بلکه فرامین مجازات درباره اشخاص حکومتی را خود سلطان صادر می‌کرد و قبل از اجرای حکم، همه دارایی‌های محکوم را به نفع سلطان و خزانه مصادره می‌کردند و سپس او را به مجازاتش می‌رساندند. هم‌چنان که پس از روی کار آمدن مسعود و قدرت گرفتن پسران، درباره بسیاری از پدربان چنین کارهایی رفته بود. این جلسه نیز برای مصادره اموال حسنک بوده است و به‌ظاهر سلطان همه آن اموال را از حسنک می‌خرد؛ بنابراین، جلسه محاکمه‌ای در کار نبوده است.

پ) درباره عبارت «این قدر شنیدم که دو تن با یک‌دیگر می‌گفتند خواجه بوسهل را بر این که آورد که آب خویش ببرد» (ص ۲۳۱). به نظر می‌آید که این جمله نیز درباره مشاجره لفظی بین بوسهل و حسنک بوده است نه مصادره اموال حسنک.

منابع

۱. اکبری، مهناز؛ گناه‌کار یا بی‌گناه، رشد ادب فارسی، ۲۱ تابستان ۱۳۸۷، ص ۵۴.
۲. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی؛ به کوشش خطیب رهبر، سه جلد، انتشارات زریاب، ۱۳۷۸.
۳. خاقانی، بدیل؛ دیوان اشعار، تصحیح ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، ۱۳۷۸.
۴. دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه، پانزده جلد، چاپ دوم از دوره جدید، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۵. سنایی، ابوالمجدد، دیوان اشعار، به تصحیح مدرس رضوی، ج اول، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۱.
۶. زرین کوب، عبدالحسین؛ دنباله روزگاران ایران، چاپ اول، سخن ۱۳۷۵.
۷. فرای، ر. ن؛ تاریخ ایران از فروپاشی ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، مترجم: حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۸. مسعود سعد سلمان؛ دیوان، با مقدمه رشید یاسمی، انتشارات نگاه، ۱۳۸۴.
۹. مشکور، محمدجواد؛ فرهنگ فرق اسلامی، چاپ سوم، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
۱۰. مولوی، جلال‌الدین؛ دیوان شمس، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سیزدهم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.